

## پارادوکس امنیت ملی و تکثرگرایی

### گفت‌وگو با دکتر محمد رضا تاجیک

به کوشش غلام حسن مقیمی

با تشکر از حضرت عالی که دعوت فصلنامه را قبول فرمودید،

ابتدا به عنوان پیش در آمد، اگر نکته خاصی را لازم می‌دانید،

بفرمایید؟

دکتر تاجیک: من هم تشکر می‌کنم از این‌که چنین شرایطی فراهم نمودید که بتوانیم درخصوص موضوعات اساسی جامعه خودمان یک بحث علمی، تخصصی و کارشناسانه داشته باشیم، امیدوارم که این مباحث به ترسیم یک سری استراتژی‌هایی برای وضعیت موجودمان بیانجامد و راه برون رفتی از شرایط حساس و گذار کنونی برای ما ترسیم نماید.

اولین سؤال را با مفهوم امنیت آغاز می‌کنیم، از نظر  
حضرت عالی مفهوم امنیت چه می‌تواند باشد؟ و ابعاد آن را چگونه  
ارزیابی می‌نمایید؟

دکتر تاجیک: امنیت به بیان زبان‌شناسی، یک مفهوم تهی، یک دال تهی است. یک empty scifier است و به تعبیر سوسو، رابطه‌اش با مدلول هایش یک رابطه قراردادی است. بنابراین نمی‌توان یک مدل واحد و ثابت و پایدار برای امنیت ترسیم نمود. مضافاً این که، امنیت یک امر subjective، یک امر ذهنی و یک امر Relative و یک امر نسبی است و طبیعتاً با ذهنیت نخبگان و با ذهنیت مردمان یک جامعه گره خورده است. این مفهوم در هم نشینی و جانشینی با مفاهیم دیگری نظیر: قدرت، منافع، اهداف، مصالح، ارزش‌ها و هنجارها، تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها معنا پیدا می‌کند. هر کدام از این مفاهیم خودشان سیال بوده و نمی‌توان یک تعریف واحد و مشخصی از آن‌ها ارائه کرد.

بنابراین، به نظر من، راه برون رفت از این سیالیت مفهومی، این است که ما تلاش کنیم مفهوم امنیت را در بستر گفتمان مسلط یک جامعه مورد تعریف و باز تعریف قرار دهیم و ببینیم که در گفتمان مسلط، قدرت، فن‌آوری‌های قدرت، منافع ملی، اهداف ملی و ارزش‌های ملی چه معنایی پیدا می‌کنند. چه کسی دوست و چه کسی دشمن تعریف می‌شود. چه کسی، خودی و چه کسی دیگری تعریف می‌شود. تهدیدات و آسیب‌پذیری‌ها و همچنین فرصت‌ها چگونه تعریف می‌شوند.

بنابراین، راه برون رفت از سیالیت مفهومی این است که ما در بستر گفتمان‌های مسلط، سعی کنیم که برای امنیت مدل‌های ثابتی را فرض کنیم. در این صورت، طبیعی است که ما می‌توانیم تعاریف بسیار گوناگونی از امنیت داشته باشیم؛ همان‌طور که اندیشمندان بسیاری، چه از دیدگاه کلاسیک و سنتی و چه از دیدگاه‌های کارکردی و چه از دیدگاه‌های رفتاری، تا برسد به دیدگاه‌های پسا مدرن، تلاش کرده‌اند که مفهوم امنیت

را تعریف کنند. ما برای این که از گوناگونی تعاریف فرار کنیم و از امنیت خودمان یک تعریف مشخصی به دست دهیم، ناچاریم به چارچوب گفتمان مسلط خودمان رجوع کنیم. در چارچوب گفتمان مسلط است که ما می‌توانیم مفاهیمی مثل مفهوم امنیت ملی را تعریف کنیم. بنابراین، امنیت را می‌توانید هم به معنای حفظ ارزش‌ها و هنجارها، هم به معنای حفظ تمامیت ارضی، هم به معنای صیانت ذات، هم به معنای حفظ ساختارها و کارکردهای نظام و هم به معنای حفظ نخبگان بگیرید. همه این‌ها را می‌توانید وارد احاد تعریفی امنیت بکنید و ترکیبی از این‌ها را هم می‌توانید وارد کنید. اما بستگی دارد که بستر گفتمان مسلط شما چه چیزی را اقتضا کند. و آن جاست که در ثقل گفتمان امنیتی شما، ممکن است صرفاً حفظ ارزش‌ها بنشیند یا حفظ صیانت ذات، یا حفظ تمامیت ارضی بنشیند. ممکن است شما در یک شرایطی قرار داشته باشید که صدور انقلاب در ثقل گفتمان امنیتی شما قرار داشته باشد. یا در موقعیتی باشید که به حفظ ام‌القراب رسید و یا ممکن است در موقعیت دیگری باشید که به توسعه و رشد رسیده و رشد را معادل امنیت تعریف کنید. این بستگی دارد به این که گفتمان مسلط در هر جامعه چه چیزی را اقتضا می‌کند.

این تعریفی که شما فرمودید تنها راه برون رفت حرکت در چارچوب گفتمان مسلط خواهد شد لذا درست است که از یک مشکل فرار کردیم. ولی بنظر می‌رسد به یک مشکل دیگر گرفتار خواهیم شد و آن این که تعریف امنیت، دولت محور یا قدرت محور می‌شود یعنی تنها یک طرف معادله ملاحظه می‌شود. بنابراین عملاً جایگاه احزاب و گروه‌های سیاسی جامعه و مسأله تکثرگرایی خود بخود در حاشیه قرار خواهد گرفت. این مشکل را چگونه حل می‌کنید؟

دکتر تاجیک: این مشکل را می‌توان با تعریف گفتمان مسلط حل کرد. گفتمان

هژمونیک، گفتمان مسلط یا گفتمانی که منزلت استعلایی پیدا می‌کند، گفتمانی است که باید اولاً، مقبولیت داشته باشد، یعنی certibility داشته باشد، ثانیاً ability داشته باشد، یعنی قابلیت بهره‌وری داشته باشد، و ثالثاً Legitimacy داشته باشد، یعنی مشروعیت داشته باشد. بنابراین، گفتمان مسلط، گفتمان مورد تائید مردم است. گفتمان مسلط، گفتمانی نیست که توسط یک نخبه خاص، یا عده خاص به شکلی غالب شده و اجازه ندهند صداهای دیگر بر تاییده شوند، گفتمان مسلط، یک گفتمان فراگیر است؛ یک گفتمان Archetypal است؛ یک گفتمان چترگونه است که قابلیت این را داشته که نقاط و دقایق خرده گفتمان‌های دیگر را در خود باز تاب بدهد؛ مثل گفتمان حضرت امام (ره). گفتمان حضرت امام یک گفتمان فراگیر بود که تمام دقایق خرده گفتمان‌های دیگر در آن انعکاس پیدا می‌کرد. لذا گفتمان می‌تواند چترگونه عمل کند؛ می‌تواند تمامی خرده گفتمان‌های دیگر را در خودش مستحیل نموده و در خودش بازتاب بدهد. و از این جهت یک گفتمان مسلط می‌شود؛ یعنی یک گفتمان فراگیر یا چترگونه. طبیعتاً چنین گفتمانی هم مقبولیت، هم مشروعیت و هم قابلیت بهره‌وری و استفاده شونده دارد؛ یعنی راهنمای عمل واقع می‌شود و در حکم پراکسیس عمل می‌کند؛ در پراتیک اجتماعی، نقش بازی می‌کند. انسان‌ها و جامعه را گام به گام جلو می‌برد، طبیعتاً چنین گفتمانی می‌تواند مسلط شود. این گفتمان می‌تواند امنیت را تعریف کند؛ کما این که آقای خاتمی در مورد مفهوم اصلاحات، این حرف را زد. اصلاحات را گفتمان‌ها و خرده گفتمان‌های دیگر هم می‌تواند تعریف کنند، خیلی از گروه‌ها می‌توانند اصلاحات را تعریف کنند. اما اصلاحاتی می‌تواند مورد قبول مردم باشد که در گفتمان مسلط قبلاً مورد تائید مردم باشد. ممکن است یک حزب بگوید مفهوم امنیت در دیدگاه من این است، حزب دیگر بگوید مفهوم امنیت از دیدگاه من، این است. یک روشنفکر دیگر می‌گوید امنیت را من این گونه می‌فهمم اگر یک حکومت یا یک نظامی بخواهد تمام این دیدگاه‌ها و تعاریف را باز تاب بدهد، به یک نامنی کامل می‌رسد، چون امنیت، یک نوع

ثبات و یک نوع بستری که بشود پا را روی آن گذاشت می‌طلبد. این جا جایی نیست که نقطه نظرات گوناگون وارد شود. نقطه نظرات گوناگون می‌تواند بیان شود؛ ولی این نقطه نظرات وقتی که در گفتمان مسلط جایی پیدا می‌کنند، می‌توانند نقش اجرایی هم بازی کنند. اگر در حاشیه نظری قرار گرفتند، نمی‌توانند فریاد بزنند که چرا نظریه ما پیاده نشده است. چون گفتمان مسلط این را تعریف کرده و مورد تأیید مردم هم قرار گرفته است. در این صورت است که می‌توانیم از گوناگونی نظریات فرار کنیم، وگرنه هر کسی می‌تواند برای خودش تعریف خاصی از امنیت، از اصلاحات، از تمام مفاهیم انسانی ارائه بدهد. نمی‌شود به انسان‌ها گفت به یک گونه بیانندیشند. نمی‌توان به احزاب که هویت‌شان در کثرت‌شان است، گفت که لطفاً یک برداشت از امنیت داشته باشید. و نمی‌شود به همه اجازه داد که هر کسی تعریفی داشت، حکومت هماهنگ با او باشد و بگوید شما امنیت را این گونه تعریف کردید، این جا ما با مشی شما حرکت می‌کنیم، شما هم این طوری تعریف کردید، این جا با مشی شما حرکت می‌کنیم، این، یعنی عین عدم حکومت؛ یعنی آنارشی کامل؛ یعنی عدم امنیت کامل. و بنابراین، راه برون رفت فقط همین است. این معنای گفتمان مسلطی است که من از آن برداشت می‌کنم و این گفتمان مسلط، دقیقاً بازتاب دهنده صداها، مختلف، و کثرت‌های مختلف است. و در کثرت، یک نوع قاعده مندی و یک نوع سامان دهی ایجاد کرده و کثرت‌ها را به یک نوع وحدت تبدیل کرده، نه این که کثرتی وجود نداشته باشد؛ ولی به هر حال توانسته از این زنجیره تمایزها یک هویت واحدی ایجاد کند که آن هویت واحد به نام یک ملت، به نام یک جامعه و به نام یک کشور، حرف می‌زند.

معمولاً تعریف‌ها و مفاهیم یکی از بحث‌های جدی در حکومت‌های دینی تلقی می‌شوند لذا یکی از کلیدی‌ترین سؤال‌ها در این رابطه این است که آیا مفهوم امنیت ملی از مباحث درون دینی

است یا برون دینی؟ یعنی آیا ارزش‌ها و مفاهیم دینی مردم نشأت می‌گیرد یا این‌که نه، این‌ها بحث‌های فرا دینی هستند، و ارتباطی با دین ندارند بنابراین لزومی ندارد ما یک ارتباطی برای آن‌ها پیدا کنیم، به نظر شما مفهوم امنیت فرا دینی است یا درون دینی، اگر درون دینی است چگونه می‌شود آن را با اصول و اعتقادات بومی خودمان تطبیق و تبیین کرد؟

دکتر تاجیک: این بحث شما یک پیش زمینه معرفتی می‌خواهد، این پیش زمینه معرفتی، مباحث خیلی جدی جامعه ماست و خیلی هم جنجال برانگیز است، من چون ناچار هستم که بالاخره در این زمینه، بیانی داشته باشم، به طور مختصر از آن رد می‌شوم، امیدوارم که در یک جلسه جداگانه به این مباحث معرفتی بیش تر بپردازیم. من به طریقه دریدا، راه سومی را باز می‌کنم و رابطه درون و بیرون را دیکاسراک می‌کنم؛ یعنی شالوده شکنی می‌کنم، نه درون‌شفافی وجود دارد، نه برون‌شفاهی، درون‌گفتمانی و برون‌گفتمانی به یک معنا، از سر تساهل و کلی‌گویی است هیچ‌گفتمانی نمی‌توان بگوید که من مرزهایی دارم و دور خودم دیوار چین کشیدم بطوری که در طول قرون و اعصار، هیچ‌گفتمانی روی من تأثیر نگذاشت؛ این مفهوم دقیقاً آن معنایی را می‌دهد که من آن را ارائه کردم و در طول قرون و اعصار همین‌گونه باقی مانده و اصالت و شفافیت خودش را حفظ کرده است. به تعبیر دریدا، از قاعده Easy ability یا قاعده تکراری پذیری پیروی می‌کند. همه مفاهیم این امکان را دارا هستند که خارج از اراده انسان‌ها از بستر گفتمان جدا شده و در بستر گفتمان دیگری حل بشوند. همه مفاهیم این اجازه را دارند که خارج از اراده انسان‌ها با هم گفت و گو کنند، گفت و گوی بین کلمات خارج از اراده انسان‌ها اتفاق می‌افتد. خارج از اراده من و شما عمل می‌کنند، گفتمان‌ها با هم در حال داد و ستد هستند. روی همدیگر تأثیر می‌گذارند، حتی زمانی که شما به نقد یک گفتمان بر می‌خیزید، حتی زمانی که شما به نقد گفتمان مارکسیستی بر می‌خیزید، به نقد نظریات

غرب در مورد امنیت بر می‌خیزید، قبلاً توسط آن نظریات آلوده شده‌اید؛ چراکه آن مفاهیم وارد بستر گفت‌وگو شما شده است. قبلاً این مفاهیم را نداشتید؛ ولی الان دارید نقدش می‌کنید. تا قرن ۱۸ شما در فرهنگستان مفهومی به نام بورژوازی و خرده بورژوازی نداشتید؛ اما الان وارد شده است، نقدش هم می‌کنید. با آن بازی هم می‌کنید، پس بنابراین، قبلاً این حصارها شکسته شده است. این مرزها هم روزنه دارد، این‌ها همه با هم در حال یک مرادده‌اند، قاعده E-P ibility حاکم است، بنابراین، درون و برون به این معنا وجود ندارد. همه مفاهیم از همدیگر تاثیر می‌پذیرند، مخصوصاً مفاهیمی که به تعبیر زبان شناختی دارای یک نوع Richness هستند، یک نوع غنای محتوایی دارند؛ مثل یک ظرفی می‌مانند که محتوایش همواره در حال لبریز شدن می‌باشد، شما نمی‌توانید مظلوف را در آن ظرفش خلاصه کنید. محتوا همیشه در حال لبریز شدن می‌باشد. که این دال یا این مفهوم همیشه به شما اجازه می‌دهد که مصداق‌های جدیدی به آن ارزانی کنید. هیچ وقت رابطه بین دال و مدلول یک رابطه جوهری نیست که ما بگوییم یک مدلول خاصی برای این دال خاص اتخاذ کردیم و همیشه هم صادق خواهد بود. بنابراین، وقتی بحث از مفهومی به نام امنیت می‌کنیم، به نظر من این مرز را باید Decanstruct کرده باشیم؛ یعنی قبلاً باید شالوده شکنی کرده باشیم، صرفاً از منظر درون دینی نمی‌شود به قضیه نگاه کرد؛ چراکه وقتی شما مفهوم امنیت را به کار می‌برید، مفهوم امنیت یک مفهوم فراگیری است که به تهدیدات شما، به اهداف شما و به اجتماع شما، بر می‌گردد. به خودی و دیگری بر می‌گردد، و این‌ها همه، بیرون از گفت‌وگو شما عمل می‌کنند. آمریکا امروز دشمن شماست، این مسأله روی مفهوم امنیتی شما، تأثیر می‌گذارد عراق امروز دشمن شماست، روی مفهوم امنیتی شما تأثیر می‌گذارد. فردا ممکن است آمریکا دوست شود، این روی امنیت شما، تأثیر می‌گذارد. محیط امنیتی شما الان تحت تأثیر جهانی شدن است، جهانی شدن درون گفت‌وگویی نیست، یک پدیده بیرونی است، ولی این پدیده بیرونی دارد به شدت امنیت شما را تحت تأثیر قرار می‌دهد.

امنیت شما الان تحت تأثیر تکنولوژی و فن آوری‌های جدید اطلاعاتی است؛ امنیت شما در شرایط فعلی تحت تأثیر گزاره‌های اطلاعاتی و اینترنت می‌باشد، بنابراین، شرایط جدیدی در صلح جهان دارد اتفاق می‌افتد و این روی مفهوم امنیت ملی شما تأثیر می‌گذارد. بنابر این شما نمی‌توانید بگویید یک گفتمان با مدار بسته داریم و هر چه در بیرون این مدار می‌گذرد، به ما ربطی ندارد، آن چیزی که دارد جوان شما را از بین می‌برد، آن چیزی که دارد جامعه شما را استحاله می‌کند، آن چیزی که دارد بنیان‌های امنیتی و آرامش شما را به هم می‌ریزد، چیزهای است که از بیرون وارد می‌شود؛ آن چیزهایی است که در محیط دارد عمل می‌کند. متغیرهای جدید امنیتی روی همه تعاریف امنیت تأثیر می‌گذارد. بنابراین، از این زاویه هر تعریفی که از امنیت به دست می‌دهید، هم ملاحظات بیرونی را لحاظ کردید و هم ملاحظه درونی را. شما ممکن است از این زاویه، امنیت ملی خودتان را حفظ هنجارها و ارزش‌ها تعریف کنید. این یک نگاه درون‌گفتمانی است؛ اما تهدیدی که این ارزش‌ها را مورد حمله قرار می‌دهد، لزوماً درون‌گفتمانی نیست. این‌ها برون‌گفتمانی است و بنابراین، آن‌ها هم باید وارد آحاد تعریفی شما بشوند. در غیراین صورت، ما دچار یک نوع گفتمان مدار بسته‌ای شده‌ایم که به هیچ چیزی کاری ندارد؛ به محیط امنیتی کار ندارد، همه چیز را اسیر ملاحظات درون‌گفتمانی کردیم و از این جهت نمی‌توانیم به مسایل حاد امنیتی جامعه خود، پاسخ بدهیم.

آقای دکتر بالاخره به صورت طبیعی، مفهوم امنیت با ذهنیت نخبگان گره خورده است یعنی این که باورها و ارزش‌های دینی جزء باورهای استراتژیک نخبگان سیاسی جامعه مذهبی ایران است و از طرف دیگر طبعاً مفهومی که از امنیت ارائه می‌شود باز تاب ذهنی این نخبگان است، لذا تعریفی که از امنیت ارائه می‌شود درون دینی یا



درون‌گفتمانی می‌شود، از طرف دیگر آن تهدیداتی که از بیرون مرزها می‌آید و درون را می‌شکند در واقع بوسیله ذهنیت نخبگان تعریف می‌شوند این که ما چه مسایلی را تهدید تعریف کنیم دوباره برگشت می‌کند به ذهنیت نخبگان سیاسی و تصمیم‌گیرندگان سیاسی، بدین لحاظ به نظر شما آیا نمی‌شود گفت که باورهای دینی نخبگان سیاسی، نقش جدی در تعریف امنیت و در تعریف تهدیدات جامعه مذهبی دارند؟

دکتر تاجیک: بله. البته در این جا دو بحث وجود دارد که اگر این دو بحث را از هم تفکیک کنیم، آنگاه می‌توانیم به نتیجه برسیم. چیزی که در عالم خارج وجود دارد، subjectivity نیست؛ یعنی ذهنیت نیست، inter subjectivity است. هیچ ذهنیتی مختص یک فرد خاص نیست؛ هیچ فردی نمی‌تواند بگوید آن چه که در سپر اندیشه من نقش می‌بندد، از آن خود من است؛ چرا که قبلاً در ساختن و پرداختن چنین ذهنیتی هزاران نفر تأثیر داشتند، حتی اگر ذهنیت، یک ذهنیت دینی باشد. فقط بستگی دارد که کدام قرائت از دین مد نظر تان باشد و پیرو چه کسی بوده باشید. از منظر فلسفی چه کسی، دین را دیده باشید؛ پیرو مشی فقهی کدامیک از مجتهدین باشید؛ از کدام منظر دین را بپذیرید، کدام تفسیر را دیده باشید؛ و از چه زاویه‌ای تفسیر را دیده باشید. بنابراین، بحث این است که عملاً inter subjectivity داریم؛ مثل Text (متن) و Inter text. (بیرون از متن) ما عملاً اینترتکس داریم، ما بینامتن داریم، متن خالص نداریم، هیچ کس نمی‌تواند بگوید این کتابی که من نوشتم، من نوشتم؛ چرا که این مؤلفه قبلاً تحت تأثیر صدها نفر قرار داشته است. درست است این کتاب به اسم او چاپ می‌شود، ولی قبلاً ایشان توسط صدها نفر دیگر تحت تأثیر قرار گرفته است؛ صدها کتاب دیگر خوانده است؛ مدام نوشته و کُد داده و پانویس داده تا سرانجام کتاب به اسم او منتشر شده است. این طور نبوده که بگوید من ابداع کردم این قبلاً در عالم نبوده است و من ایجادش کردم، این گونه که نیست، انسان‌ها

همیشه در ذهنیاتشان تحت تأثیر محیط و تحت تأثیر اندیشه‌های مختلف در طول تاریخ و در عصر خودشان هستند، بنابراین، inter subjectivity حاکم است؛ ولی آیا گفتمان مسلط یک جامعه، چه گفتمان دینی و چه گفتمان سکولار و یا گفتمان عقلانیت باشد، هر نوع گفتمانی که باشد، آیا تأثیری بر ذهنیت نخبگان می‌گذارد تا نقش افزون‌تری در تعاریف و اعطای این مدل‌ها به دال‌ها ایفا کنند؟ بله. ما می‌توانیم بگوییم نخبگانی که دارای مشی و مشرب مذهبی هستند، در تعریف امنیت، با نخبگانی که کاملاً سکولار فکر می‌کنند، متفاوت هستند. می‌شود گفت چهره بر جسته این تعریف، چهره‌ای است که ملاحظه دینی در آن بوده است. چهره مسلط این مفهوم از سیاست و سیاست خارجی و قدرت، چهره‌ای است که نخبگان دینی ارزانی داشته و ملاحظات و ارزش‌های اسلامی را در آن رعایت کردند. قدرت همان معنا را پیدا نمی‌کند که ما کی‌اولی و یا هابز تعریفش می‌کند؛ بلکه ملاحظات و ارزش‌های اسلامی وارد آن شده است. سیاست هم همین‌طور است. سیاست معطوف، به تعبیر پارسونز یا وبر، سیاست معطوف به نتیجه است، یعنی سیاست معطوف به وظیفه نیست. اگر از دیدگاه رشنال نگاه کنیم، این خیلی غلط است. می‌گوید «سیاست باید معطوف به نتیجه باشد. همان‌گونه که پارسونز می‌گوید «باید ما بتوانیم احصا بکنیم قدمی که بر می‌داریم، نتیجه می‌شود دو، به سود ما و برای حریف ما می‌شود یک، در این صورت می‌توانیم بگوییم سیاست موفق است؛ ولی از نظر امام این چنین نیست. امام می‌گوید: «ما ضامن نتیجه نیستیم؛ ما مأمور به وظیفه هستیم. بنابراین، با وجود inter subjectivity یک قسمت از متن می‌تواند برجسته‌تر از بقیه متن‌ها عمل کند، آن رویکرد شما می‌تواند رنگ خودش را به مفاهیم دیگر بپاشد و به رنگ خودش در آورده، بنابراین، می‌توان تعریفی از امنیت داد که ملاحظات اجتماعی و محیط امنیتی و ملاحظات دینی را برجسته‌تر کند و تلاش کند چارچوب‌های دینی در این تعاریف لحاظ شود.

بحث از تفسیرها و گفتمان‌های گوناگون در جامعه مطرح شده است، اگر بخواهیم یک نگاه گذرا به دو دهه گذشته انقلاب اسلامی داشته باشیم امنیت ملی چندگفتمان داشته است و هر کدام چه مشخصات و ممیزاتی داشته‌اند؟

دکتر تاجیک: برخلاف کسانی که معتقدند بعد از انقلاب یک گفتمان مشخص در کشور ما حاکم بوده است. من معتقدم که ما، بین گفتمان‌ها داشتیم، درست است که باز دوباره قسمتی از این گفتمان‌ها بر جسته‌تر عمل کرده است؛ مثلاً در اوایل انقلاب به علت شرایط انقلابی که داشتیم، ما یک گفتمان «بسط محور» داشتیم و امنیت فرد را در بسط خودمان در بسط افکار و پیام‌ها و شعارهای خودمان تعریف کرده بودیم و ستون‌های امنیتی خود را فراتر از مرزهای خودمان زده بودیم. واحد تحلیل خودمان را نه واحد تحلیل ملت؛ بلکه امت قرار داده بودیم. به امت اسلامی نگاه می‌کردیم و امنیت امت اسلامی را امنیت ملی خودمان تعریف می‌کردیم، مرزهای جغرافیایی را برداشته بودیم و به جای آن مرزهای ایدئولوژیک را جایگزین کرده بودیم. و از آن منظر به قضایا نگاه می‌کردیم و طبیعتاً در آن شرایط، یک حالت بسط محوری داشتیم هر چند در همان حالت، خالی از «حفظ محوری» و «رشد محوری» نبودیم. شرایط جنگ، یک چهره دیگر را بر جسته کرد و آن حفظ محوری بود، طبیعتاً احتیاج داشتیم به حفظ. از این جهت بود که امام فرمود که حفظ «ام القری» از اوجب واجبات است؛ یعنی این که در شرایط فعلی باید ام القری را حفظ کرد و حفظ ام القری به نظر من دقیقاً همان معنای ایدئولوژیک و بسط را هم دارد؛ چون ما داریم از ام القری صحبت می‌کنیم. در ام القری یک نوع بسط است. ما دوباره نیامدیم آن را در مفهوم ملی خلاصه کنیم و جلوی بسط را بگیریم. حفظ ام القری را در گرو بسط آن هم قرار دادیم. یعنی در مفاهیمی فراتر از ایرانیت و ایرانی صحبت می‌کنیم، راجع به جهان اسلام صحبت می‌کنیم. حفظ را در گرو بسط و بسط را در گرو حفظ قرار دادیم. درست است که آن جا چهره حفظ محوری ما

تقویت می‌شود؛ ولی به نظر من بسط هم داریم. شعار ما در جنگ، این است که راه قدس از کربلا می‌گذرد یعنی ما در عین حال که حفظ محوری هستیم، شعار بسط را هم داریم. و یک پیام ایدئولوژیکی نمی‌تواند در چارچوب جامعه خودش مسدود بماند. ولی مانمی توانستیم بعد از جنگ یک گفتمان رشد محوری یا توسعه محوری نداشته باشیم و یک نوع پرکما تیزم را تجربه نکنیم درست مثل دیدگاه «مک راما را» امنیت را مساوی رشد و توسعه تعریف کردیم. به تعبیر او، جامعه‌ای که رشد و توسعه ندارد، امنیت ندارد. این را یک وزیر دفاع آمریکایی بعد از جنگ جهانی دوم می‌گوید و ما در شرایط بعد از جنگ، خود به آن تر می‌رسیم و عده‌ای از نخبگان ما، امنیت را در گرو توسعه و رشد، قرار می‌دهند و سعی می‌کنند با توسعه و رشد، کشور مستقل و توانمندی را در جهانی مطرح کنند که بتواند امنیت خودش را حفظ کند. بعد از شرایط دوم خرداد، ما شاید بر می‌گردیم به یک وضعیت ترکیبی و بسیار نوینی که جامعه ما در حال تجربه آن است. جامعه ما به شدت از یک سو دارد به سوی کثرت می‌رود از سوی دیگر، ما محتاج وحدت هستیم و امنیت خودمان را در گرو این وحدت قرار دادیم، بنابراین، یک ناسازی و یک پارادوکس جدی دارد جلوه گر می‌شود و آن، پارادوکس میان وحدت و کثرت است. این که چگونه می‌توان پارادوکس را حل کرد، معضل اساسی دهه سوم ماست؛ یعنی باید بتوانیم پارادوکس کثرت و وحدت را به گونه‌ای حل بکنیم که به امنیت جامعه ما لطمه‌ای وارد نشود. این مشکل جدیدی است که دارد در جامعه خود نمایی می‌کند. ما با دوم خرداد یک نوع جنبش کارامالیستی داشتیم؛ جنبشی که توانسته کثرت جامعه را به یک نوع وحدت تبدیل کند. انسان‌ها با انگیزه‌ها و انگیزه‌های مختلفی به یک سو روان شدند و توانستند یک نوع وحدت و یک نوع زنجیره‌ای از تمایزها ایجاد کنند؛ و به یک سو روان شوند و آلترناتیو خودشان را درونی تعریف کنند نه بیرونی. و طبیعتاً یک شرایط خاصی ایجاد شد؛ و نخبگان متوجه این نکته شدند که می‌توانند از استراتژی تبدیل کثرت به یک نوع وحدت استفاده کنند؛ ولی نه لزوماً با انطباق هویت‌ها؛ بلکه با

حفظ تمایزها و گره زدن این‌ها به مثابه نخ یک تسیخ. یعنی می‌شود کاری کرد که انسان‌ها باگوناگونی‌شان راجع مسایل خاص مملکت‌شان با هم وفاق داشته باشند نه شقاق. و این در دستور کار قرار می‌گیرد، که چگونه ما می‌توانیم یک چهره جدید امنیتی در جامعه متکثرمان تعریف کنیم که تکثر به معنای عدم امنیت تعریف نشود و بتوانیم جامعه‌ای با دیوارهای منعطف تعریف کنیم نه با دیوارهای شیشه‌ای؛ چون قبلاً ما دیواره جامعه امنیتی خودمان را شیشه‌ای تعریف کرده بودیم؛ هرصدایی آن را می‌لرزاند و هر کاریکاتوری آن را به هر شکلی در می‌آورد و هر تلنگری مشکلی برای آن ایجاد می‌کند، هر انگشتی آن را لکه دار می‌کرد، چگونه می‌توان یک جامعه امنی را تعریف کرد که دیوار اسفنجی داشته باشد که بتواند ضربه را بگیرد و اصالت خودش را حفظ نموده و به جای اولش برگردد و ضربه را در خود مستحیل کند نه از ضربه بلرزد. این مشکل اساسی دهه سوم ماست، اگر بتوانیم در شرایط فعلی چنین جامعه امنی را طراحی کنیم و استراتژی‌های میل به آن را ترسیم کنیم، می‌توانیم دهه سوم خود را تدبیر بکنیم در غیر این صورت، در دهه سوم باید منتظر بحران‌های متوالی در جامعه خودمان باشیم.

دقیقاً بفرمایید که باید کجای ساختار سیاسی ما تغییر کند، آیا بخش جامعه و احزاب باید متحول بشوند، یا این که بخش قدرت سیاسی باید یک انعطاف‌هایی در کارکرد خودش ایجاد کند و ساختارش را بنوعی تغییر دهد تا بتواند ضربه‌های بیرون را به حالت اسفنجی دفع کند، گیرکار در کجاست آیا در ساخت جامعه است یا ساخت قدرت سیاسی؟

دکتر تاجیک: به نظر من، اولین مشکل ما، مشکل گفتمانی و مشکل رویکرد ماست. اگر پذیرفتیم که امنیت یک مفهوم Subjective یا Inter Subjective است در ذهنیت تأثیر می‌گذارد. این که در ذهنیت شما چه چیزی تهدید تعریف می‌شود، خیلی مهم است.

ممکن است شما در خیابان رد شوید و دو تا جوانی را ببینید که تی شرت پوشیده که عکس هنرپیشه تایتانیک در آن است، این را به طور صریح مساوی تهدید تلقی نمایید یک موقع نه، آن را مساوی تهدید تعریف نمی کنید؛ بلکه آن را آسیب پذیری تعریف می کنید و در جهت رفع آن بر می آید و سیستم را جوری به صورت ساختاری و کارکردی ترسیم می کنید که بتوانند آلترناتیوی در مقابل این جوان ترسیم کند. در جهانی که ما زندگی می کنیم، نمی شود دور کشورها دیوار چین کشید، نمی شود کشورها را در داخل حباب قرار داد، نمی توان گفت که این قدرت ماهواره ای در شما نفوذ نکند، قدرت اینترنتی در کشور شما نفوذ نکند؛ نه، اگر شما توانستید تولید و باز تولید داشته باشید؛ می توانید آلترناتیو برتر ایجاد کنید؛ ولی اگر نداشته باشید، آلترناتیوی که آن ها ایجاد می کنند، جاذبیتی خواهد داشت که جوان شما را به آن سو خواهد کشانده جوان شما در این صورت می خواهد که در واگمن خودش، موسیقی مایکل جکسون را گوش کند تا شجریان و...؛ ترجیح می دهد که ویدئوی آمریکایی ببیند تا این که تلویزیون شما را ببیند؛ مایل است که ماهواره ببیند. ترجیح می دهد برود روی اینترنت و سایت های اینترنتی، تا این که وقت خودش را با حرف های شما تلف نکند، بنابراین، این جا، جایی نیست که ما بتوانیم مثل قرن ۱۹ دیواری دور کشور بکشیم و بگویم قدرت، قدرت فیزیکی است و سربازها پشت در می ایستند و ما می توانیم با آن ها مقابله کنیم، نه؛ سربازها نرم افزاری شدند، سربازها شکل جدیدی به خودشان گرفتند و در ورای مرزها عمل می کنند و کوچک ترین سلول جامعه یعنی خانواده را مورد حمله قرار می دهند. جوان را مورد تأثیر قرار داده و او را از درون متلاشی می کنند، از درون استحاله اش می کنند و موضوع قدرت را عامل قدرت قرار می دهند و آن کسی که رویش قدرت اعمال می شود، خودش می شود عامل قدرت و هیچ مقاومتی هم از خود نشان نمی دهد، قدرت جدید با چهره جدید، رمز نمی شناسد، همین چهره جدید قدرت است که امنیت ملی ما را تحت تأثیر قرار می دهد. ما اگر ندانیم که این قدرت چگونه عمل می کند و مکانیزم های مقاومت در

مقابل آن چیست، نمی‌توانیم با این مقابله کنیم؛ در غیر این صورت، همه چیز را برای خودمان تهدید تعریف می‌کنیم در و دیوار گواهی تهدید می‌دهد و همه چیز نگران کننده می‌شود؛ همه چیز اذیت کننده می‌شود؛ حجاب یک خانم، روابط خانوادگی و روابط زن و مرد، رفتن فوتبالیست‌هایمان به خارج کشور، تا رفتن رئیس جمهور ما به سازمان ملل و سخنرانی در آن جا، همه چیز به حالت تهدید بروز می‌کند. البته تهدید همیشه وجود دارد و هیچ کشوری در طول تاریخ بدون تهدید زندگی نکرده‌است، هیچ گاه نمی‌توان به امنیت مطلق اندیشید. هیچ کشوری در طول تاریخ نتوانست بگوید که من در یک دورانی، در امنیت مطلق زندگی کردم.

به تعبیر میشل فوکو، قدرت، مقاومت را دنبال خودش می‌آورد و هر قدرتی ایجاد شود، مقاومت در مقابلش شکل می‌گیرد. هر قدرتی ایجاد شود، در مقابلش تهدیدها شکل می‌گیرد. بنابراین، هیچ قدرتی ایجاد نمی‌شود، مگر این که تهدیداتی به همراه داشته باشد. اما این که تهدیدات را چگونه تعریف کنیم و چگونه با آن مقابله کنیم، کار نخبگان است که هر تهدیدی مطرح نشود این همان پدیده‌ای است که بوزان اسمش را می‌گذارد امنیتی کردن. بعضی از مطالب امنیتی نیستند؛ بلکه ما آن‌ها را امنیتی تعریف می‌کنیم. بعضی از پدیده‌ها هستند که اصلاً تهدید نیستند؛ بلکه ما به صورت تهدید، تعریف شان می‌کنیم. چون تهدید تعریفشان می‌کنیم، شروع می‌کنیم به مقابله کردن با آن‌ها. بنابراین، به نظر من، یک بحث خیلی ظریفی است که ما چگونه مسائل جامعه خودمان را مورد تجزیه و تحلیل قرار بدهیم، چه چیز را تهدید تعریف کنیم و چه چیز را آسیب‌پذیری و چه چیز را فرصت تعریف کنیم، در کنار هر تهدیدی، فرصت است. ذهن ما هیچ وقت یاری نمی‌کند که به فرصت‌ها بیاندیشیم. فرصت‌ها را صریحاً به حاشیه می‌کشیم، تهدید را خوب می‌بینیم؛ اما فرصت‌ها را خوب نمی‌بینیم. این که چقدر این تهدیدها فرصت در اختیار ما می‌گذارد، از این‌ها بهره‌برداری نمی‌کنیم و در سیستم خودمان به کار نمی‌گیریم نتیجه این می‌شود که ما یک سیستم و گفتمان تهدیدنگر داریم

که تهدیدات در آن برجسته شده و نقش اول را بازی می‌کنند، اما فرصت‌ها نقشی ندارند. این مسأله، مشکل امنیتی ایجاد می‌کند. به نظر من، اولین مشکل ما این است که رویکردها را باید تصحیح کنیم. ما محتاج گفتمان جدیدی هستیم که با شرایط زمان منطبق باشد و بتواند تهدیدات جدیدی را که بر ما اعمال می‌شود، تدبیر نموده و بتواند ساختار و کارکردی جامع برای این نظام ترسیم نماید تا بتواند ضربات مختلف را بگیرد و هضم بکند ولی اصالت خودش را هم حفظ کند.

فرمودید، در دوران پس از انقلاب، چهار گفتمان را داشتیم، ابتدا «بسط محور» بود. بعد «حفظ محور» شد و بعد «رشد محور» و الآن «ترکیبی» شده است، به نظر می‌رسد این تقسیم بندی خیلی دقیق نباشد، یعنی در واقع ما یک گفتمان بیش تر نداشتیم و آن گفتمان ایدئولوژیک و انقلابی بود که متأثر از انقلابی بود که در سال ۵۷ اتفاق افتاده است. در اول انقلاب بخاطر ماهیت انقلاب بحث «بسط» و گسترش و صدور انقلاب مطرح می‌شود، به مرور این گفتمان ایدئولوژیک به خاطر الزامات زمان پیچیده شد و لذا «حفظ محور» هم شد، بعد از جنگ با مشکل اقتصادی مواجه شدیم، طبیعتاً سعی کردیم به سمت «رشد» و توسعه اقتصادی برویم و الان هم رفتیم به سوی رشد و توسعه سیاسی بنابر این بنظر می‌رسد گفتمان جدیدی را خلق نکردیم یا این که نداشتیم بلکه همه این‌ها تحت گفتمان ایدئولوژیک و انقلابی بود. که به مرور زمان فقط پیچیده شده است یا به تعبیر حضر تعالی ترکیبی شده‌اند بنابراین بنظر می‌رسد، یک گفتمان مسلط بیشتر نداشتیم؛ این طوری نیست؟

دکتر تاجیک: بله، ببینید! گفتمان ایدئولوژیک و انقلابی، گفتمان فراگیر ماست، من



دارم درباره خرده‌گفتمان امنیتی صحبت می‌کنم درست مثل این که شما از خرده‌گفتمان اقتصادی صحبت می‌کنید این خرده‌گفتمان اقتصادی در بستر آن فراگفتمان ایدئولوژیک و انقلابی معنای خودش را پیدا می‌کند؛ تأثیر ایدئولوژیک و انقلاب کاملاً روی این گفتمان امنیتی ما مشخص است؛ حداقل در دو دوران اولیه؛ یعنی دوران انقلابی و دوران جنگ. دوران انقلابی و دوران جنگ به نظر من هر دو یک دوران کاملاً ایدئولوژیک و انقلابی است. اما بعد از جنگ، ما به سمتی می‌رویم که یک تغییرات دگرذیسی را احساس می‌کنیم، یعنی این‌که، جریاناتی که سپر عمومی جامعه را به شدت مورد محاصره قرار می‌دهند و یک نوع سکولاریزه شدن را در دستور کارشان قرار دادند، که به نظر من ناشی از شرایط بعد از جنگ است. در طول انقلاب و شرایط انقلابی و شرایط جنگ، همیشه زمینه برای تولید و باز تولید ارزش‌های ایدئولوژیک فراهم بوده است و همه از منظر ایدئولوژیک به قضا یا نگاه می‌کردند. همه چیز زیبا جلوه می‌کرد، و همه چیز بالاخره در مفاهیم ایدئولوژیک و مذهبی برای آدم‌ها معنا پیدا می‌کرد. بعد از جنگ دریچه‌های مختلفی را باز کردیم و متأسفانه نخبگان ما آمدند زمینه‌ای را فراهم کردند که ما یک نگاه تک‌بُعدی به شرایط زندگی و اقتصادی داشته باشیم. به نظر من از این به بعد ما شاهد رویش و پیدایش یک نوع طبقه متوسط جدید هستیم و افرادی که اهل جنگ و جبهه و ایدئولوژی بودند، اندک‌اندک به فکر زندگی بهتر می‌افتند؛ چراکه شرایط ذهنی آن، توسط نخبگان مهیا شده است. می‌رویم به سمتی که متأسفانه یک نوع ارزش‌زدایی داشته باشیم یا حداقل یک نوع ارزش‌های جدید جایگزین ارزش‌های قدیم می‌شود، دیگر ارزش این می‌شود که من به وضعیت زندگی‌ام بهتر برسم، ارزش این می‌شود که بالاخره دنبال اقتصاد و رشد و مسائل این چنینی باشم، بنابراین، بسیاری از بچه‌های انقلاب می‌افتند توی کارهای تجاری و روی موج ارتباطات سوار می‌شوند. به این ترتیب، یک نوع انسان جدید شکل می‌گیرد. شاید شما بتوانید استثنائاتی را نام ببرید که البته استثنائات همیشه وجود دارند؛ ولی قاعده جامعه ما و قاعده افرادی که داریم در

مورد آن‌ها حرف می‌زنیم این است که یک نوع دگردیسی در آن‌ها ایجاد شده است. بنابراین، یک نوع ایدئولوژی زدایی توی کار قرار می‌گیرد. یک نوع هنجار زدایی و ارزش زدایی نسبت به هنجارهای گذشته ایجاد می‌شود. شاید نمود این جریانات در دوم خرداد شکل می‌گیرد؛ یعنی رأی مردم در آن روز نشان‌گر خیلی چیزهاست، نشان‌گر این که چه چیزهایی را نمی‌خواهیم و چه چیزهایی را می‌خواهیم.

بنابراین، این شرایط ایجاد می‌شود البته هر زمانی شرایط خاص خودش را دارد. به هر حال به نظر من، اوایل انقلاب ما و دوران جنگ ما کاملاً یک تمایز جدی با دوران بعد از جنگ دارد. و این متأسفانه، به یک معنا هر چه می‌گذرد شدت و حدت آن بیش‌تر بروز پیدا می‌کند. که نمودهایش به طور بارز آن را در جامعه می‌بینیم. حتی روی بچه‌های حزب الهی و جبهه رفته، این نوع دگردیسی ایجاد شده است.

به هر حال من قبول دارم که حداقل در یکی دو دوران، گفتمان کلی ما، گفتمان ایدئولوژیک و انقلابی بود؛ ولی بعد از جنگ کم‌رنگ‌تر شد و بعد از این دوران، تأثیرات آن را روی مفاهیم امنیت ملی می‌بینیم.

با توجه به روحیه جدیدی که بوجود آمد یعنی، یک نوع فاصله گرفتن از ارزش‌های سال‌های اول انقلاب که در بین نیروها، مخصوصاً جوان‌ها به وجود آمد، طبعاً یک تعدادی از دست‌اندرکاران و نخبگان سیاسی این را به عنوان یک دغدغه و مسأله جدی می‌نگرند که بالاخره چگونه می‌شود این ارزش‌ها را حفظ کرد با چه شیوه‌هایی می‌شود با این قضیه برخورد کرد آیا می‌شود راه کارهایی را برای حفظ ارزش‌های اوایل انقلاب و دولت جنگ ارائه داد یا این که باید ارزش‌ها را بر اساس شرایط جدید باز خوانی و باز تعریف کنیم، اگر پیش‌تر توضیح بفرمایید متشکر خواهیم شد؟

**دکتر تاجیک:** به نظر من جامعه ما در حال یک نوع تغییر و تحول است، و در این فرآیند، دارد یک شکاف ایجاد می‌شود و آن شکاف میان تغییر و تدبیر است؛ یعنی تغییرات جامعه ما بسیار توفنده‌تر از تدبیرهای ما حرکت می‌کنند. این تغییرات را ما تدبیر نکردیم. از قبل، کانالیزه و طراحی نکردیم. جامعه دارد تغییر می‌کند و نخبگان ما در پس تغییرات منفعلانه می‌دوند. حکایت ما دارد حکایت کسانی می‌شود که تماشاگر فیلمی هستند که نه در سناریوی آن نقشی داشتند نه در تعیین بازیگران و نه در موزیک متن آن و سکانس‌هایش، بعضی از ماها از دیدن آن فیلم خوشحال می‌شویم و کف می‌زنیم و بعضی از ماها از دیدن آن فیلم ناراحت و مغموم می‌شویم و اشک می‌ریزیم.

این تغییرات جامعه، احتیاج به تدبیر دارد. ما نباید تبدیل به یک سری نق‌زن‌هایی بشویم که حرکت‌ها در جامعه ما اتفاق بیافتد و ما فقط بنشینیم فقط نق‌بزنیم و تحلیل کنیم ما باید بتوانیم جریانات جامعه را سمت و سو بدهیم، دوران ما استراتژی‌های کانال‌سازی را می‌طلبند نه استراتژی سدسازی را. دوران استراتژی سدسازی گذشت.

باید بتوانیم کانال‌سازی کنیم و جریانات را در کانال مطلوب بگذاریم، سمت و سو بدهیم بنابراین، به نظر می‌رسد که ما در شرایط فعلی، احتیاج داریم به این که شرایط جامعه ما را آن‌گونه که هست، تشخیص دهیم؛ تحلیل مشخص از اوضاع مشخص داشته باشیم؛ تحلیل و پیش‌بینی مشخص از جریانات آتی و آینده جامعه داشته باشیم و بتوانیم در شرایط فعلی، گفتمان خودمان و ارزش‌های خودمان را باز تولید و باز تعریف کنیم. باید در شرایط فعلی بتوانیم یک گفتمان برتر و مسلط ایجاد کنیم. در غیر این صورت، گفتمان‌های آلترناتیو اندک‌اندک جایگزین گفتمان مسلط فعلی می‌شوند. ارزش‌های جدید جایگزین ارزش‌های قدیم می‌شوند و هویت جدیدی شکل می‌گیرد. ما چه به لحاظ نظری و تئوری و چه به لحاظ عملی و کارکردی باید تلاش کنیم، هم گفتمان جدیدی را ایجاد کنیم و هم بتوانیم کارکردهای جدید و ساختار جدیدی منطبق با شرایط زمانه که پاسخ‌گوی نیازهای زندگی و نظری و عملی مردم باشد را ایجاد کنیم.

در غیر این صورت، اندک اندک به حاشیه کشیده می‌شویم. ما باید بتوانیم برای نسل جوان خودمان حرف تازه برای گفتن داشته باشیم. باید بتوانیم به پرسش‌های معقول و مشروع آن‌ها پاسخ دقیق و مناسب بدهیم. وقتی جوان را نتوانستید پاسخ بدهید و به انحراف کشیده شد، نمی‌توانید گوشش را بگیرید و دو تا پس‌گردنی هم به او بزنید. چون در این صورت او در مواضع خودش تثبیت می‌شود. این چهره جدید تهدیدات است. چهره جدید تهدیدات چهره فرهنگی است. اگر با ابزار خودش به او پاسخ ندهی، جزء در تثبیت و تحکیم او کاری نکردی. به عبارت دیگر، چهره جدید تهدیدات، چهره مهمل نما است، اگر توانستی چهره تهدیدات نرم‌افزاری را با ابزار نرم پاسخ بدهی، لااقل می‌توانی مهارش کنی. اما اگر با سخت‌افزار به جنگ نرم‌افزار رفتی، آن تهدید، تثبیت و گسترش و تعمیق پیدا می‌کند و ریشه‌هایش را در جامعه می‌دواند. ما محتاج این هستیم که بتوانیم چهره جدید تهدیدات را تشخیص داده و راه کارهای مناسب خودش را پیدا کنیم. اگر چهره جدید تهدیدات، چهره نظری هستند؛ تئوریک هستند؛ قرائت‌های مختلف هستند، روشنفکری هستند؛ فرهنگی و اینترنتی هستند؛ باید از راه خاص خودش با آن مقابله کرد. در غیر این صورت، حصار بستن دیگر معنا ندارد. بنابراین، به نظر می‌آید ما، هم در بعد تئوریک و هم در بعد عملی و کارکردی به یک سری بن‌بست‌ها رسیدیم. اگر بخواهیم دوباره جامعه را شاداب کنیم و بخواهیم ارزش‌ها را دوباره در جامعه مطرح کنیم، باید هم به لحاظ تئوریک و هم به لحاظ عملکرد؛ خودمان را مورد نقد جدی قرار بدهیم، باید به این جا برسیم که خودمان را و گذشته خودمان را نقد بکنیم. ببینیم کجاها اشکال داشتیم، کجاها به لحاظ نظری کم آوردیم، کجا به لحاظ عملکرد به نا کجا آباد رفتیم، و جامعه را دنبال خودمان کشاندیم، حالا، راه از بی‌راهه کجاست، کدام راه است کدام بی‌راهه است؛ کجا را باید حرکت داد تا جامعه به دنبال ما روان بشود، تا نقطه عزیمت ما مشخص شود. ولی مقدمه‌اش این است که ما شهادت نقد، نقد نظری و نقد عملکردهای خودمان را داشته باشیم. بدانیم که چگونه باید حرکت کنیم؛ کجاها از

امام فاصله گرفتیم. فرسنگ‌ها از اندیشه امام فاصله گرفتیم؛ اما باز می‌گوئیم امام این گونه فکر می‌کرد. امام با مشی و نظریه‌اش یک نسلی را که سالیان سال رژیم گذشته رویش کار کرده بود تا به یک شکلی در آورد، آن را منقلب کرده. این نسل در میدان جنگ برای شهادت، گریه می‌کرد؛ چگونه می‌شود. بعد از جنگ، آن نسل به این شکل تبدیل شود، چه اتفاقی در جامعه افتاده است. یک جا اشکال وجود داشته و آن اشکال از نخبگان است. باید از لحاظ نظری و عملکردی در خودمان تجدید نظر کنیم. باید به شیوه‌هایی بیاندیشیم که چگونه دین را با زبان جدید تبلیغ بکنیم؛ چگونه ارزش‌ها را در قالب‌های جدید طراحی کنیم؛ چگونه کالاهای فرهنگی جذاب تولید کنیم با محتوایی که خودمان می‌خواهیم. چگونه بازار کالاهای فرهنگی را اشباع کنیم که در میان کالاهای متعدد و زیبای کشورهای دیگر کالاهای فرهنگی ما جلوه بیش‌تری داشته باشد و جوان ما را به طرف خودش جذب کنند؛ چگونه برنامه‌های فکری، برنامه‌های جذاب تلویزیونی سینمایی، جذاب‌تر و عمیق‌تری داشته باشیم که اگر جوان ما مخیر شد بین انتخاب این فیلم یا آن فیلم، فیلم ما را انتخاب کند؛ کتاب ما را انتخاب کند، و... در آن صورت است که در جهان فعلی می‌توانیم سر پا بایستیم؛ وگرنه تبدیل می‌شویم به یک سری آدم‌های نق‌زن. دیگران می‌اندیشند و در جامعه ما نفوذ می‌کنند و مانق می‌زنیم و فحش می‌دهیم. ما فقط مرگ می‌گوییم ولی آن می‌گوید، مرگ را من به تو می‌گویم؛ چون جوان شما را من می‌سازم، حالا هر چه دلت می‌خواهد بگو مرگ؛ من هستم که دارم جامعه تو را از درون می‌پوسانم، تو چه کار می‌کنی، داد بزن، فحش بده هر کاری که دلت می‌خواهد، انجام بده. جهان فعلی، جهانی است که اندیشه می‌خواهد؛ فکر و انگیزه می‌خواهد؛ جهانی که توان و پیگیری می‌خواهد؛ جهانی که در صحنه بودن می‌خواهد؛ جهانی که باید در آن به تهدیدات اصلی فکر کرد، نه تهدیدات فرعی ایجاد کردن؛ نه خودی را امپریالیزم تعریف کردن؛ نه غیر خودی را درونی تعریف کردن؛ نه این که قلم‌ها را برای خنثی کردن همدیگر بکار ببریم؛ و همدیگر را بکوئیم و مشکل برای همدیگر ایجاد

---

کنیم؛ بلکه باید به تهدیدات اصلی و به فوریت‌ها و اولویت‌ها اندیشید و بالاخره راه کارهای مناسب برای آنها پیدا کرد. که انشاء... باید در مباحث بعد در مورد آنها صحبت کنیم.

از این که در این گفت و گو شرکت نموده‌اید بسیار سپاسگزاریم.